

# چه تمیزی گیلی گیلی

سوسن طاقدیس

تصویرگر: عاطفه ملکی جو



یک روز، آب دماغش چگه می کرد:  
چیک... چیک... چیک  
دوستانش او را دیدند و گفتند: «آه، آه...»  
واز او دور شدند.



گیلی گیلی یک فیل بود چاق و تپلی.  
مثل یک توپ قلقای.  
گیلی گیلی دوست نداشت  
دماغش را پاک کند.  
برای همین همیشه آب از  
خر طومش آویزان بود.



دوستانش او را دیدند  
و گفتند:  
«آه، آه، آه...»  
و زود از او دور شدند.

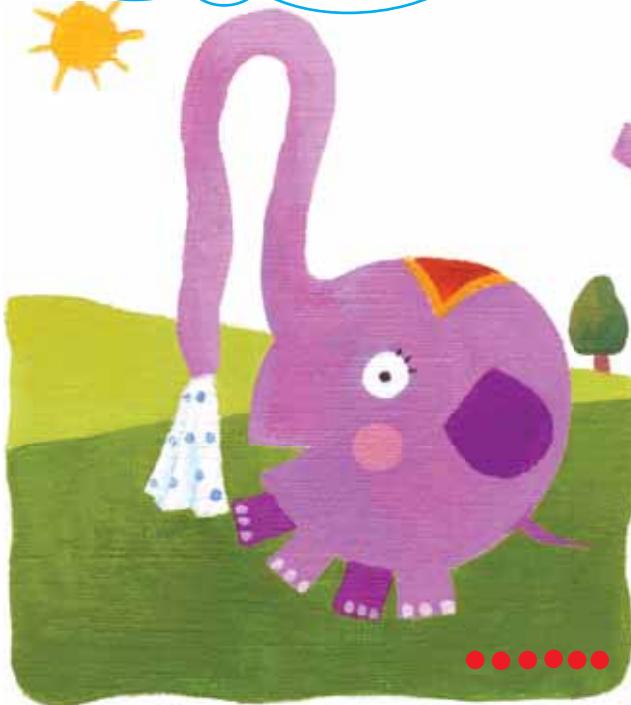


آب دماغش تندتر چکید:  
چیک چیک... چیک چیک...  
دور و برش پُراز آب شد.



آب دماغش شُر شُر کرد. آب تا گردنش بالا آمد.  
گیلی گیلی داشت خفه می‌شد. دور و برش هم کسی نبود  
که کمکش کند. همه رفته بودند.

گیلی گیلی خودش را تکان داد. به زور از آب،  
بیرون آمد.  
زود رفت توی رودخانه. خودش را خوب شُست.  
یک دستمال بزرگ هم به خُرطومش آویزان کرد.  
ورفت پیش فیل‌ها.



بعدی به شوخی پرسیدند: «تو  
گیلی گیلی راندیدی؟» گیلی گیلی  
گفت: «آه، آه... نه! دیگر دلم  
نمی‌خواهد اورابیسم.» و همه  
خندیدند.

فیل‌ها به او نگاه کردند و گفتند:  
«به به، چه تمیز!...»

